

مجلد دهم: ۱۳۰۷-۱۳۰۸

شعبان

- دوشنبه ۲ مهمان سفارت انگلیس بودم رفتم ... ابوالحسن خان نواب شیرازی که پدر بر پدر رعیت ایران هستند و حالا منشی سفارت انگلیس است سر برهنه به طرز فرنگیها سر میز شام خورد. خیلی مایه تعجب شد.
- چهارشنبه ۱۱ به امامزاده اندرمان رفتم. شیخ عبدالرحمن نام خراسانی را آنجا دیدم بسیار مرد فاضل باسوادی بود.
- شنبه ۱۴ تمام روز را مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.
- یکشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. ... عصر فوریه را به جهت معالجه جناب آقا علی حکمی که خیلی بد حال است بردم.
- دوشنبه ۱۶ سفرنامه ایلچی اسپانیول که در زمان شاه عباس اول به

- ایران آمده بود در حضور همایون می خواندم.^۱ خیلی مورد تمجید و تحسین خاطر همایون شد.
- پنجشنبه ۱۹ خلاصه شب را به حضور همایون کتاب زیاد خواندم.
- دوشنبه ۲۳ از اینکه نمی توانم کتاب بخوانم دلم نزدیک است بترکد و خیلی دلتنگ ازین چشم درد هستم.
- جمعه ۲۷ این روزها عزیزالسلطان خودش اسباب مداخل پیدا کرده است. خودش تماشاخانه اختراع نموده. بلیط تماشاخانه برای مردم می فرستد و هر صندلی پنج تومان مطالبه می کند و می گیرد. افسوس که من زحمت کشیدم کتاب مادام دوپاری برای شاه ترجمه نمودم که متنبه شوند، بدانند انقراض سلطنت به چه خواهد بود. برخلاف نتیجه بخشید. معایب کارهای لوئی پانزدهم قبول شد. مجسمه عزیزالسلطان ساخته شد.
- شنبه ۲۸ چون چشم بهتر بود قدری روزنامه خواندم. ... بعد از رفتن شارژدفر من هم خانه سیدجمال الدین رفتم او را ملاقات نموده مراجعت نمودم.
- رمضان
- دوشنبه ۱ اطاق آبدارخانه نهار میل فرمودند روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۳ من نزدیک بالین شاه نشسته روزنامه ای خوانده از آنجا خانه جناب آقا علی [حکمی] رفتم. پنجاه تومان از شاه گرفته بودم به جهت ایشان، رساندم.

۱. ظاهراً سیلوا دونیگورا.

- پنجشنبه ۱۱ بعضی از روزنامه ها بد و سخت از امین السلطان در مسکو نوشته چاپ کردند. دادم ترجمه نمایند که به نظر همایون برسد.
- شنبه ۱۳ ناصرالملک روزنامه ترجمه نموده که از ایران بد نوشته بودند. شاه خلق خوبی نداشت.
- سه شنبه ۲۳ سر نهار روزنامه عرض شد.
- سه شنبه ۳۰ سر نهار بودم روزنامه عرض شد.

شوال

- شنبه ۲۵ امروز صبح دارالترجمه رفتم.
- چهارشنبه ۲۹ امروز دارالترجمه رفتم ... از قرار مسموع در روزنامه های مصور صورت کتک کاری آقابهرام خواجه و آقاباقر سعدالسلطنه را با میرزا احمدخان مترجم به وقیح ترین وجهی کشیده اند.

ذی قعدة

- یکشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۷ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۱ عصر عیادت جناب آقا علی [حکمی] دز آشوب رفتم.
- جمعه ۱۶ صبح که خدمت جناب آقا علی [حکمی] کاغذی نوشتم دو سطر در جواب من نوشته بود که خیلی مرا متألم نمود. به نظرم می آید آخر [ین] خط شریف ایشان باشد. خدمت نایب السلطنه به جهت این رسیدم که لقمان الملک طیب را مأمور فرمایند مواظب معالجه

- ایشان باشد.
- سه شنبه ۲۰ شنیدم شب شنبه هفدهم آقا علی حکمی به رحمت خدا رفته است. دیگر شرح ملالت خود را نمی‌توانم بدهم و دیگر محال است این دوره جفت آن بزرگوار پیروراند. خداوند ان شاء الله روانش را شاد بدارد. مسلمان و شیعه حقیقی که در این زمان بود همان بود.
- دوشنبه ۲۶ سیاح سوئدی که با دندانساز این سفر آمده و به اصرار قلۀ دماوند رفته بود مراجعت کرده نقاش بسیار خوبی است. بعضی صورتها از وضع دماوند و قلۀ اش کشیده بود آورد به حضور همایون. خیلی خوب کشیده بود.
- سه شنبه ۲۷ قدری در خرابۀ عمارتی که چند سال قبل انکشاف شده بود و کاشی زیاد بیرون آورده بودند (لار) گردش کردیم.
- ذی حجه
شنبه ۱ میرزا فروغی و شیخ مهدی و میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] و جمعی آمدند. شنیدم سیدجمال‌الدین معروف را که به آن عجز از روسیه آوردند حالا به میل انگلیس‌ها حکم به رفتن او شد. او هم حضرت عبدالعظیم رفته منتظر آمدن ایلچی روس است.
- جمعه ۷ سر سفره روزنامه عرض کردم.
- دوشنبه ۱۰ روزنامه موسوم به «قانون» در ضد امین‌السلطان، میرزاملکم‌خان به فارسی چاپ کرده یک نسخه برای من فرستاده بود. حقیقت در سخت‌نویسی ید بیضا

- کرده. چهار نمره بعد هم شنیدم آوردند اما من ندیدم. نزد امین‌الدوله است خواهم دید.
- سه شنبه ۱۱ دیشب ساعت هشت حاجی محمدرحیم‌خان پسر مرحوم حاجی محمدکریم‌خان معروف به آقازاده فوت شدند و نمی‌دانم حالت تألم خود را چه بنویسم. این شخص بسیار مرد بزرگی بود و دوست حقیقی من بود. خدا رحمت کند او را.
- یکشنبه ۱۶ تمام روز حسن آباد مشغول ترجمۀ «توردومند» بودم.
- سه شنبه ۱۸ به مناسبت عید غدیر تمثال مبارک حضرت امیر علیه‌السلام را به گردن انداخته بودند. این تمثال را بعد از فتح هرات خودشان اختراع فرموده‌اند. در این مواقع مقدسه استعمال می‌فرمایند.
- جمعه ۲۱ سر ناهار روزنامه خواندم ... دندانساز احمق این شخص سوئدی را که در لار همراه آورده بود باز اینجا هم آورده و کسی نیست بپرسد این مردکۀ روزنامه‌نویس اجنبی را در این سفر و تفرج و گردش همایونی چرا همراه آوردی.
- دوشنبه ۲۴ از قراری که شنیدم میرزانصرالله‌خان مصباح‌الملک^۱ منشی وزارت خارجه که کارهای سفارت روس محول به اوست دو پسر^۲ خود را بدون اجازه شاه به جهت تحصیل پطرزبورغ فرستاده. این خبر را شاه شنیدند متغیر شدند او را احضار به اردو نموده تنبیه نمایند.

۱. مشیرالدوله بعد.

۲. یعنی حسن مشیرالدوله و حسین مؤتمن‌الملک

پنجشنبه ۲۷

به ناهار مشغول شدند ... روزنامه عرض شد.

جمعه ۲۸

مصباح‌الملک را که به جهت مؤاخذة آورده بودند جبهه ترمه دوره زنجیره‌ای به او خلعت دادند. مراجعت به شهر نمود.

۱۳۰۸

محرم

چهارشنبه ۴

روزنامه دولتی که پریروز از شهر آوردند آرتیکلی از کرمانشاهان نوشته بودند که مسوده آن آرتیکل به خط حسام‌الملک حاکم کرمانشاهان بود و او فرستاده بود ... از برای من سوءظنی حاصل شد که مبادا انتشار این آرتیکل منافی پلتیک دولت و مغایر خاطر مبارک باشد. به ادیب‌الملک نوشتم که این آرتیکل را بندگان همایون ملاحظه فرمایند. اگر صحیح است منتشر شود والا فلا. بعد از یک ساعت دیدم خود ادیب‌الملک وارد شد. روزنامه پاره شده در دست و ابلاغ امر همایون را نمود که این خبر صحت ندارد، چرا نوشته‌اید و روزنامه تقسیم نشود. فی‌الفور به میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] کاغذی نوشتم. فوری فراش را سواره شهر فرستادم. بعد از ناهار که بیدار شدم دیدم دستخطی در کمال تغیر از طرف بندگان همایون به من رسید که چرا باید چنین خبری که هیچ اصل ندارد در روزنامه نوشته شود. عریضه‌ای عرض کردم که روزنامه تقسیم نمی‌شود مگر ورق اول که به نظر مبارک می‌رسد

سه چهار روز منتظر جواب می‌شوند آن وقت منتشر می‌سازند. عصر که احتساب‌الملک آمد می‌گفت در حاشیه عریضه تو شاه دستخط مفصلی نوشتند به جهت امین‌السلطان فرستادند. رحیم فراش را شهر فرستادم که از میرزاعلی محمدخان سند این خبر را بگیرد بیاورد.

جمعه ۶

دیدم فوری آمده و میرزاعلی محمدخان سندی که به خط حسام‌الملک بود فرستاده بود. من هم عریضه مفصلی به شاه عرض کردم و سند را در جوف فرستادم.

دوشنبه ۲۳

شیخ‌الرئیس را به حکم دولت محبوس نموده‌اند. ... سر ناهار شاه بودم روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۴

ظاهراً یک سیاح روسی که از مشهد عبور کرده بود سفرنامه خودش را طبع کرده بود از قول قنصل انگلیس که در مشهد است در باب وضع خراسان چیزی نوشته بود که عملاً قریب خراسان به تصرف روس‌ها خواهد آمد. میرزاعلی محمدخان وزیر مختار ایران در پترزبورگ آن کتابچه را به حضور شاه فرستاده بود. ... شاه قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۲۵

دو ساعت و نیم در خدمت شاه کتاب خواندم.

یکشنبه ۲۹

چند روز قبل بعضی از روزنامه‌های روسی به من داده بودند بدهم ترجمه کنند. دادم به میرزااحمدخان ترجمه کند. امروز آورد. در این روزنامه اثبات قدرت انگلیس‌ها را در ایران و متابعت امین‌السلطان را با

انگلیس‌ها و صدمه به دوستان روس عموماً و خصوصاً به رکن‌الدوله و امین‌الدوله را نوشته بودند. میرزا احمدخان از من خواهش کرد که می‌خواهد درین مورد اظهار نظر خصوصیتی با امین‌السلطان بکنم. قبل از اینکه این ترجمه به نظر شاه برسد به امین‌السلطان نشان بدهم. گفتم چه عیب دارد. او رفت منزل امین‌السلطان ... بعد از دو ساعت که اصل روزنامه و ترجمه را به حضور آورد و به دست خودش تقدیم حضور مبارک نمود من عرض کردم همان روزنامه‌هایی است که پریروز داده بودید ترجمه کنم. کتابچه را که دیدم معلوم شد میرزا احمدخان در حضور وزیراعظم که برده بود عوض کرده، این کتابچه صحیح نبود.

صفر

سه‌شنبه ۱۵ بعد سر ناهار خدمت شاه رسیدم تا پنج به غروب مانده کتاب خواندم.

جمعه ۱۸ سر ناهار حکیم طلوزان روزنامه خواند من ترجمه کردم.

یکشنبه ۲۰ بعد از تعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم رفتم ... سیدجمال‌الدین را دیدم که از آنجا می‌گذشت. مرا که دید وارد شد. قریب نیم ساعت صحبت کردیم.

سه‌شنبه ۲۹ بندگان همایون درس می‌خوانند. حکیم طلوزان هم بود. در ضمن مطالعه اسمی کللی (؟) که از اشخاص تاریخی است در دوهزار و پانصد سال قبل در شهر روم

بسیار بوده است به مناسبتی در کتاب بود. طلوزان نمی‌دانست. وقتی که من بیان کردم خیلی اسباب تعجب و التفات شاه شد.

ربیع‌الاول

یکشنبه ۴ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۸ دارالترجمه رفتم بعد حضور شاه رسیدم ... بعد از ظهر به اتفاق امیرزاده جلال‌الدین میرزا و مجدالدین میرزا و سلطان ابراهیم میرزا و میرزا فروغی و عارف‌خان اسماعیل آباد رفتم.

جمعه ۹ در سر شام کتاب تاریخ لوثی چهاردهم را می‌خواندم و ترجمه می‌کردم.

شنبه ۱۰ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۱۲ امروز شاه حضرت عبدالعظیم تشریف بردند ... تا تشریف آوردن شاه خانه سیدجمال‌الدین رفتم. جمعی از سادات من جمله نقیب‌السادات را آنجا دیدم.

پنجشنبه ۱۵ امروز جزوه‌های «نامه دانشوران» را که یک سال بود نبرده بودم با حاجی میرزا ابوالفضل حضور بردم. شاه به حاجی زیاد اظهار مرحمت فرمودند. خلعت هم التفات فرمودند.

شنبه ۱۷ صبح خانه جلال‌الدین میرزا رفتم.

یکشنبه ۱۸ شاه امروز مدرسه دارالفنون تشریف بردند.

سه‌شنبه ۲۰ دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۱ خانه عبدالباقی مهمان بودم رفتم ... بازی «سرهنگ

- مجبوری» بیرون آوردند.
- شنبه ۲۴ پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه مشرف شدم.
- چهارشنبه ۲۸ من هم خانه بارون نرمان به جهت تقسیم کتاب سفرنامه همایونی و تصحیح اسامی فرنگیها رفتم.
- پنجشنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- ربیع الثانی**
- جمعه ۱ صبح به اتفاق جلال‌الدین میرزا و مجدالدین میرزا که خبر کرده بودم بیایند حضور شاه ببرم دربخانه رفتیم ... به آنها اظهار التفات شد.
- شنبه ۲ سر شام روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۳ شب به حضور همایون مشرف شدم. کتاب تاریخ لوئی چهاردهم را شاه درس می‌خوانند. من چون اوقاتی که در فرنگ بودم درس می‌خواندم مخصوصاً تاریخ فرانسه را خیلی بدقت خوانده بودم در مدرسه از شاگردان نمره اول بودم. این است که مطالب تاریخی در نظرم هست. در بیان این فقره ماهر هستم. محل تعجب بندگان همایون شد اظهار مرحمت فرمودند.
- چهارشنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم.
- پنجشنبه ۷ بعد از دارالترجمه شرفیاب حضور همایون شدم.
- جمعه ۸ صبح دیدن میرزافروغی که چند روز بود ناخوش بود و من عیادت نکرده بودم از من رنجیده بود رفتم.
- یکشنبه ۱۰ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور همایون

- مشرف شدم. ... امروز در سر ناهار طلوزان روزنامه می‌خواند لغتی گفتم که به فارسی یعنی دزد پول. شاه فرمود این لغت به من نسبت دارد که عاشق پولم. من عرض کردم چرا محض خوشامد دنی‌زاده‌ها این اقترا را به خودتان می‌بندید. حقیرترین چیزها نزد شما پول است.
- چهارشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
- پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
- شنبه ۱۶ امروز دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه‌شنبه ۱۹ دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب شدم.
- چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.
- شنبه ۳۰ امروز اول دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

جمادی‌الاولی

- سه‌شنبه ۳ در کالسکه دیوانی به اتفاق احتساب‌الملک و میرزافروغی نشسته سرخه حصار ناهار صرف نمودیم.
- پنجشنبه ۵ سر ناهار بودم فرمودند بعد از ناهار منزل نروم کتاب بخوانم ... معلوم شد در حضور همایون کتابچه والی‌خان پسر سهراب‌خان که در شرح هرزگی خودش تألیف کرده می‌خوانند. این والی‌خان پسر سهراب گرجی است ... خلاصه باز مجدداً احضار شدم، قدری کتاب خوانده منزل آمدم.
- دوشنبه ۹ بعد شرفیاب شدم قدری کتاب خواندم.
- چهارشنبه ۱۱ تمام روز را با میرزافروغی به صحبت و کتاب مشغول

- بودم.
- جمعه ۱۳ صبح با میرزافروغی کالسکه دولتی نشسته مستقیماً شهر آمدم.
- شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.
- سه‌شنبه ۱۷ دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.
- چهارشنبه ۱۸ من قرار دادم چهارشنبه‌ها مجلس علمی در خانه خودم منعقد نمایم برای بعضی تحقیقات تاریخی. میرزافروغی و شمس‌العلماء و مسیو ریشارد و میرزاعلی خان بودند.
- پنجشنبه ۲۶ از وقایع تازه که برای دولت ننگ است صدمه‌ای است که به سیدجمال‌الدین وارد آوردند. چون بعضی کاغذها به علما و طلاب مدارس نوشته‌اند از معایب دادن امتیازات به فرنگیها. کنت و نایب‌السلطنه، بعضی می‌گویند نایب‌السلطنه از این کاغذها به دست آورده به شاه داده و به گردن سیدجمال‌الدین گذاشته‌اند. حکم شد که پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند به طرف عراق عرب. مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم درین مورد خواسته خدمتی بکند سید را زده اسبابش را غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواسته بودند شورش نمایند. در هر صورت او را بردند. ...
- جمعه ۲۷ شب را میرزافروغی پیش من بود.

جمادی‌الثانیه

- جمعه ۵ شنیدم کیف کاغذ سیدجمال‌الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند چند کاغذ به خط امین‌الدوله بوده است. اما چون امین‌الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی‌نویسد وحشت نداشت. شکر خدا که من ابدأ به این شخص کاغذ ننوشته بودم. به این جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم.
- شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۹ من هم مجلس علمی که هفته‌ای یک مرتبه در خانه خودم ترتیب می‌دهم ترتیب داده با مسیو ریشارد و میرزافروغی و شیخ مهدی و میرزاعلی خان و عارف خان تا عصر مشغول کار بودیم.
- سه‌شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۷ عصر عرب صاحب می‌گفت وقتی که سیدجمال‌الدین را گرفته بودند می‌بردند مختارخان گفته بود این است سزای دوستان روس.
- پنجشنبه ۱۸ کتاب سفرنامه سیم فرنگ شاه را که تازه از طبع خارج شده بود با جلد بسیار ممتازی که نموده بودم به جهت ایشان بردم. ... شرفیاب شدم قدری کتاب خواندم.
- یکشنبه ۲۱ تا عصر مشغول نوشتن تاریخ اشکائیان بودم.
- پنجشنبه ۲۵ فرمودند نجم‌الملک را از شهر خواستم بیاید منزل تو منزل کند. شب که بالا می‌آیی همراه بیاور که مسئله نجومی در یکی از روزنامه‌ها نوشته‌اند چون مطالب علمی دارد او ترجمه کند. ... شب نجم‌الملک را همراه

خودم بالا بردم. یک فصلی که راجع به ستاره مریخ بود و ترجمه او خیلی سهل بود قریب دو ساعت مطالعه کرد و آخر هم نفهمید و نتوانست عرض کند. بندگان همایون از این فقره بسیار تعجب فرمودند. چنین تصویری فرمایند هرکس ادعای دانستن چهار کلمه فرانسه می‌کند همه چیز می‌داند.

شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سر ناهار شاه حاضر شدم.

یکشنبه ۲۸ بعضی تعلیقه راجع به حکام ولایات به جهت تقسیم کتاب بود به مهر رساندم.

دوشنبه ۲۹ اجزای مجلس علمی را خبر کردم که تاریخ اشکانیان را تمام نمائیم ... آخر فصل راجع به مسکوکات را تمام نمودیم.

سه‌شنبه ۳۰ دارالترجمه رفتم. کتابهای شاه را حاضر کرده بودند حضور بردم. پست فطرتی از این عمه خلوت دیده شد در دزدی کتاب و چپو که به نوشتن نمی‌آید. اما کلیه کتابها مطبوع خاطر مبارک واقع شد.

رجب

چهارشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا شرفیاب حضور همایون شدم.

یکشنبه ۵ میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] و میرزا فروغی را مستوفی درجه دوم نمودم. به علاوه برای میرزا علی محمدخان نشان و حمایل درجه دوم سرتیپی

گرفتم.

یکشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
دوشنبه ۱۳ میل کردم خانه بمانم قدری کار کنم. مشغول تاریخ اشکانیان شدم.

سه‌شنبه ۱۴ با عارف خان مشغول صحبت بودم.
چهارشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۰ شنیدم فتح‌الله خان شیبانی کاشی رفته بوده است بازار همان جا سکنه کرده بوده و مرده است. خیلی وحشت کردم.

سه‌شنبه ۲۱ شاه پریشب متکراً تماشاخانه رفته بودند. این کار محض خاطر عزیزالسلطان است.

پنجشنبه ۲۳ از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم «قانون» که از لندن برای من آورده بودند دیروز به جهت شاه فرستاده بودم بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده. عرض کردم اوانس خان مترجم به توسط برادر خود برای من فرستاده. قدری معاندین امین‌الدوله فرصت به دست آوردند به او تاخت بردند که برای او ممکن است که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد. من عرض کردم پست وجهاً من‌الوجه مسئول این فقره نیست. دولت روس با آن قدرت و قوت نظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که روزنامه‌های نهیلیس را به روسیه وارد نکنند. جز قوام‌الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تاز غریبی به امین‌الدوله می‌کردند. در هر حال مأمور

شدیم برویم بنشینیم یک آرتیکل در روزنامه رسمی و یکی در روزنامه اطلاع در مذمت میرزاملکم خان بنویسیم. حضرات که قابل نوشتن نبودند، مصباح‌الملک را به کمک خواستند. او هم عجز آورد. بعد گفتم حالا برویم خانه تا عصر خواهیم نوشت. خانه آدم هر دو مسوده را نوشتم. بعد به میرزافروغی دادم پاکنویس کرد.

جمعه ۲۴ خدمت شاه رسیدم فرمودند مسوده‌ها را چه کردی حاضرست؟ فرمودند با حضور وزرا باید خوانده شود. امین‌السلطان را ببین و بگو اجزای دیروز را به جهت فردا خیر کند. ...

شنبه ۲۵ حضرات را احضار فرمودند. هر دو آرتیکل را خواندند خیلی پسند فرمودند بعضی جرح و تعدیها شد. یکشنبه ۲۶ صبح با میرزافروغی کالسکه دیوانی نشسته اول دیدنی از میرزا احمدخان رئیس نموده ... حرکت کردیم. سه شنبه ۲۸ قدری شاه درس خواندند.

شعبان

پنجشنبه ۱ امروز شاه آهسته به فرانسه به من فرمودند پدر ملک‌خان را در آوردم. دیگر ندانستم چه است. ... شب منزل با میرزافروغی و منوچهر میرزا مشغول صحبت بودم.

جمعه ۲ قدری چیز نوشتم.
شنبه ۳ امروز از جاجرود به کالسکه دیوانی با منوچهر میرزا و

سه شنبه ۶ آقامیرزافروغی نشسته شهر آمدم.
صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
پنجشنبه ۸ بعد از نهار مترجمین را حضور همایون بردم.

مجلد یازدهم: ۱۳۰۸-۱۳۰۹

- شنبه ۱۰ سردر آلاچی که حالا دارالترجمه است آمدم.
سه‌شنبه ۱۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. ... بعد به حضور همایون رسیدم.
پنجشنبه ۱۵ از آنجا دارالترجمه و خدمت شاه رسیدم.
شنبه ۱۷ صبح سردر یعنی دارالترجمه رفتم. خدمت شاه رسیدم.

رمضان

- شنبه ۲ صبح پیاده دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم... سر شام شاه بودم امین‌الدوله چند کیسه که روزنامه‌جات و نوشتجات فرنگ برای مردم می‌آوردند خدمت شاه فرستاده بود. معلوم می‌شود ازین به بعد

نوشتجات پستخانه را حضور شاه می‌آورند بعد به مردم می‌رسانند.

جمعه ۸ من خانه ماندم تاریخ اشکانیان نوشتم.

سه‌شنبه ۱۲ عبدالباقی گفت سیدولی را امروز گرفتند. چون خیلی با میرزافروغی دوست بود مبادا فروغی را هم گرفته باشند. من ازین حرف تعجب نمودم که سیدولی را گرفتن چه دخل به میرزافروغی دارد. سوءظنی برایم پیدا شد. چونکه این سیدولی هیچ محسناتی جز معایب ندارد و مکرر به فروغی گفته بودم ترک دوستی با این مرد را بکنند و حرف مرا نمی‌شنید. خودش را مرشد و سیدولی را مرید خودش قرار داده بود. احتمال دادم شاید در این گرفتاری سیدولی و نمی‌دانم جهت چه است برای فروغی هم حادثه رو دهد. تقی آبدار را به عجله خانه میرزافروغی فرستادم... تقی آبدار مراجعت نموده پیغام فرستاده بود که وقتی من رفتم خانه میرزافروغی عبدالله خان والی نوکر نایب السلطنه و میرزا ابوتراب خان مستشار اداره پلیس وارد خانه میرزافروغی شدند تمام نوشتجات او را جمع نموده بردند. خود میرزافروغی خانه نبود مهمان بود. معلوم است برای من چه حالت دست می‌دهد و چه شبی خواهد گذشت.

چهارشنبه ۱۳ افواهاً تفصیل این مقدمه را شنیدم که چندی قبل نوشتجات تهدیدآمیزی از ولایات برای شاه آورده و بعضی کاغذها هم در عمارت سلطنتی خود شاه پیدا

کردند ... امین السلطان به واسطه عداوت کاملی که با میرزاملکم خان و مرده‌های او دارد به شاه عرض می‌کند این کار دوستان ملکم است ... در هر صورت این غرض امین السلطان مؤثر شده شاه فرموده بودند به کسی که می‌توان نسبت یگانگی با ملکم داد در طهران کیست. امین السلطان عرض کرده بود میرزاملکم علی خان [فریدالملک] منشی سابق او است که حالا در طهران است. فی الفور بدون غور و تحقیق می‌روند خانه میرزاملکم علی خان. خودش را با نوشتجاتش می‌برند خانه نایب السلطنه. خودش را حبس می‌کنند. نوشتجاتش را که می‌بینند مسوده آرتیکیلی که به جهت روزنامه «قانون» نوشته بودند و آنچه که حالا می‌گویند قذح قانون بود نه مدح. در هر حال این مسوده از نوشتجات او بیرون می‌آید. نایب السلطنه از آنجا که جزئی را کلی می‌کند که خیالات شاه را به جهت دیگر مشغول کند که مسئله گرانی ماکولات از بین برود، اهمیتی به این آرتیکیل می‌دهد. جویا می‌شوند کی این را نوشته. میرزاملکم علی خان می‌گوید سیدولی نوشته. می‌روند سیدولی را می‌گیرند. آن احمق اول انکار می‌کند. بعد از تهدیدات اقرار می‌کند به خط من است. اما میرزافروغی تقریر نموده و من تحریر کردم. حضرت والا باکم التفاتی که با من دارد چنین فرصتی را از دست نمی‌دهد. دیشب فرستاده بود نوشتجات او را بردند.

خود میرزا فروغی مخفی شده امروز هر کجا فرستادم او را پیدا نکردم. بیشتر این پنهان شدن او مرا به وحشت انداخته. اگرچه میرزا ابوتراب خان پیغام داده بود که در نوشتجات او چیزی نبود که سبب خیانت او باشد. اما معلوم است حالت من چه باید باشد.

پنجشنبه ۱۴

هیچ در فقره میرزا فروغی فرمایشی نفرمودند. از دربخانه میرزا ابوتراب خان رقوم از او بعضی تحقیقات نمودم بی‌گناهی میرزا فروغی معلوم شد. در میان نوشتجات او چیزی نبوده است. من جمله شعری از منجیک ترمذی که شاعر معروف و ملک الشعرای سلطان محمود و از فصحای عجم است در میان نوشتجات او بوده است که مطلعش این است: «بسا طیب که مایه نداشت رنج فزود». این کاغذ را حضرت والا برداشته و فرموده بودند از همین می‌شود مطلب فهمید. منجیک ترمذی را ملیجک برندی خوانده‌اند و او را سندی کرده‌اند که اسم ملیجک اینجا ذکر شده ... کاغذی خدمت نایب‌السلطنه نوشتم که بفرمائید فروغی را پیدا کنند و شفاهاً استنطاق کنید. ... نایب‌السلطنه گردن من انداخت که تو برو خانه‌اش شاید خانه خودش مخفی شده. او را بیاور و اطمینان بده که بر سر شاه با او کاری ندارم. همین قدر با سیدولی روبه‌رو بشود که این آرتیکل را او نوشته، دیگر حرفی ندارم. ... آنچه مشهودست چندی بوده است که خانه میرزا فروغی اجماعی از بابی‌ها بوده است. اینکه فرار

کرده از ترس نوشتجاتش نبوده بلکه به واسطه این اجماع منزلش بوده. خدا می‌داند حالا هر نوع تهمت هست چون مخفی شده به او می‌بندند. تا بعد چه شود. امروز هم از فروغی خبری نشد.

جمعه ۱۵

شنبه ۱۶

پنهان شدن فروغی مرا خیلی پریشان می‌دارد. ... بندگان همایون بعد از مرحمت و دلجوئی زیاد فرمودند تو را به جهت اعلان «لاتری» که چاپ کردند خواستم که این اعلان یقین از دستورات عملهای ملک‌خان است که سیدحسین مترجم چاپ کرده. یا مسوده خود میرزا ملک‌خان است یا دوستان او در طهران هستند دادند. چون ما «لاتری» که او خیال داشت در طهران بسازد باطل کردیم این اعلان را منتشر نموده که ثابت کند بازی «لاتری» در ایران معمول بوده است. تمام اوراق را جمع کنید و سیدحسین را گرفته تسلیم نایب‌السلطنه نمائید. لکن می‌شود قسم خورد که ازین اعلان نه اثبات حقوق ملک‌خان می‌شد و نه او خیر داشت. کنت علیه ما علیه این خیالات را قوت داد و این هنگامه را به پا کرد ... سیدحسین را گرفته تسلیم نمودم. شبی بر من گذشت که به نوشتن نمی‌آید.

سه‌شنبه ۱۹

من عصری خانه حکیم طلوزان رفتم. اظهار داشت امروز وقت ظهر میرزا فروغی عمامه به سر گذاشته با این لباس پناه به طویل‌الامین‌السلطان برده. بعد از هشت روز که زندگی بر من حرام کرد امروز پیدا شده ...

پنجشنبه ۲۱

شنیدم امین‌السلطان میرزا فروغی را از طویله به خانه

خودشان آورده منزل داده نهایت مرحمت را فرمودند. منتظرست چشمشان خوب بشود حضور همایون بروند بی تقصیری او را به عرض برسانند.

جمعه ۲۲ اخباری که در شهر شایع است بیشتر خبر عزل و طرد من است.

شنبه ۲۳ باز شهرت عزل من زیاد است. از فرنگی و ایرانی، زن و مرد این اخبار موحد را به جهت من خیر می آورند. ... حالا گل [پسر خانم خان کاشی روضه خوان] که میرزا نصرالله خان نام داشت و منشی سفارت اطریش بود، آقا بالاخان معین نظام او را هیجدهم رمضان گرفت و الحق از قراری که می‌گیرند تمام این شرارتها و کاغذپرائیها از او بوده. اسباب چایی در خانه او پیدا کردند که روزنامه «قانون» را دوباره این چاپ می‌کرده و منتشر می‌کرده. و به همین جهت به معین نظام امیر تومانی دادند.

دوشنبه ۲۵ صبح خلعت همایون را زیب پیکر نموده دارالترجمه رفتم. ... بیشتر در میان فرنگیها شهرت عزل من اسباب تألم خاطر شده. از دو سه سفارت اظهار دوستی و اعانت و کمک نموده بودند رد کردم.

سه‌شنبه ۲۶ من صبح خانه مشیرالدوله رفتم از آنجا دارالترجمه. میرزا علی خان مترجم پدر سوخته در دارالترجمه بود. می‌گفت مناصب شما را به صنیع الدوله پسر مخبرالدوله دادند.

جمعه ۲۹ من تمام روز را خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ

اشکانیان بودم.

شوال

دوشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. سر ناهار شاه بودم.

جمعه ۱۳ من تمام روز را عشرت آباد ماندم تاریخ اشکانیان را نوشتم.

یکشنبه ۱۵ من هم منزل ماندم چیز نوشتم. آنچه معلوم شده نوشتجاتی که از فرنگ برای مردم می‌آورند یا از اینجا به فرنگ می‌برند پستخانه باز می‌کند، باز سر او را بسته به صاحبانش می‌رسانند.

چهارشنبه ۱۸ مشغول نوشتن تاریخ شدم.

پنجشنبه ۱۹ شنیدم شاه سیدولی و آن سید حسین مترجم هندی را با میرزا فروغی عفو فرموده و مرخص کردند.

یکشنبه ۲۲ امروز صبح دارالترجمه و از آنجا خدمت شاه رفتم.

سه‌شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۶ مثل همه روزه دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه مشرف شده.

ذی‌قعدة

دوشنبه ۱ من هم مشغول جمع‌آوری کتاب و اسباب بیلاقی خود بودم.

سه‌شنبه ۲ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور همایون مشرف شدم.

- چهارشنبه ۳ تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان که طلسمی شده و تمامی نخواهد داشت شدم.
- جمعه ۵ میرزافروغی را امین‌السلطان از طرف شاه به من سپردند که مجدداً سرکار خودش باشد.
- یکشنبه ۷ امروز صبح گفتند بندگان همایون به طرف توچال می‌روند. من هم مشغول نوشتن تاریخ شدم.
- شنبه ۱۳ میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] را دو روز بود برای حساب دارالطباعه خواسته بودم مجال نمی‌شد امروز حساب او را دیدم.
- یکشنبه ۱۴ امروز شاه توچال تشریف بردند من تمام روز مشغول نوشتن بودم.
- دوشنبه ۱۵ شب با میرزافروغی بیرون بودم.
- دوشنبه ۲۲ دیدم بندگان همایون جلوس فرموده یک نفر نقاش انگلیسی با رنگ روغن مشغول کشیدن تمثال مبارک است. در ظرف نیم ساعت تمثال مبارک را در کمال خوبی ساخت.
- یکشنبه ۲۸ به جهت بعضی کارها به شهر رفتم. میرزاعلی محمدخان و میرزافروغی و شمس‌العلماء و [عارف] افندی بودند.
- سه‌شنبه ۳۰ چون دیروز به جهت میرزافروغی امین‌السلطان از شاه خلعت گرفته بود به تشکر منزل امین‌السلطان رفتم.
- ذی‌الحجه
شنبه ۴ شب مشغول ترجمه کتاب حاجی‌بابا شدم.

سه‌شنبه ۲۱ به‌واسطه راه داشتن میرزایوسف خان مستشارالدوله با میرزاملکم خان مواجیش را قطع نموده لقبش را به میرزاجوادخان دادند مأمور آذربایجان کردند. خود میرزایوسف خان را زنجیر نموده به قزوین بردند. امین‌الدوله با کمال خصوصیتی که با میرزایوسف خان داشت ممکن بود کاغذ او را که پست آورده بود نگذارد به نظر شاه برسد این پیرمرد را آخر عمر به زنجیر و حبس گرفتار کند.

۱۳۰۹

محرم

شنبه ۳

صبح زود فراش امین‌السلطان آمد عقب من. رفتم. معلوم شد تفصیل دختر [انگلیسی] را می‌خواهند در روزنامه بنویسند نمی‌توانند. مرا به جهت این کار خواسته بودند. مدتی با دبیرالملک مشغول نوشتن و خواندن شدیم. ... یوسف را به تعجیل شهر عقب میرزافروغی فرستادم.

یکشنبه ۴

میرزافروغی هم که از شهر خواسته بودم آمد.

دوشنبه ۵

من تمام روز را با میرزافروغی مشغول نوشتن آرتیکل دخترک ایوک بیک انگلیسی بود. شب با فروغی تنها بودم.

سه‌شنبه ۶

کتابچه‌ای در باب دختر انگلیسی نوشته بودم به نظر همایون رساندم.

پنجشنبه ۸

صبح میرزافروغی به طرف شهر رفت.

- یکشنبه ۱۱ شب مشغول ترجمه حاجی بابا شدم.
- دوشنبه ۱۲ شب هم مشغول ترجمه حاجی بابا شدم.
- چهارشنبه ۱۴ همه روز مشغول مطالعه کتاب شاهنامه و غیره بودم.
- یکشنبه ۲۵ شب مشغول خواندن کتاب و روزنامه بودم.
- صفر
- شنبه ۱ سر ناهار کتاب تازه‌ای از پاریس آورده بودند شرحی از زندهای ایران و نسوان اسلام نوشته بودند و تعریف کرده بودند که زندهای ایرانی به خلاف آنچه معروف فرنگ است بسیار فاضله و عالم هستند. شاهد کتاب «خیرات حسان» را آورده بودند. شاه فرمودند این کتاب را چه وقت نوشتی، عرض کردم سه جلدست در سه سال به حضور آوردم. تعجب کردند که ندیدم. مجدداً خواستم برای شاه جلد کنند بیاورند.
- چهارشنبه ۵ از آنجا منزل امین‌السلطان رفتم. قدری از کتاب حاجی بابا را که ترجمه کرده بودم به ایشان دادم.
- چهارشنبه ۱۹ بندگان همایون به بهانه اینکه روزنامه بخوانم دو دور سلطنت آباد را با من خلوت کردند. هرکه می آمد دور می کردند. اما هرکس نزدیک می آمد می فرمودند روزنامه بخوان که کسی نفهمد حرف می زنند. ... غروب میرزانشاه شاعر اینجا آمد.
- دوشنبه ۲۴ بعد عیادت حاجی میرزا ابوالفضل رفتم.

- ربیع الاول
- پنجشنبه ۱۱ عصر عارف خان را که از شهر خواسته بودم آمد.
- سه شنبه ۱۶ صبح خانه معاون‌الملک رفتم از آنجا دارالترجمه.
- چهارشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.
- یکشنبه ۲۱ عصر عرب صاحب دیدن آمد.
- دوشنبه ۲۹ من تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم ... شاه خیالاً نقشه کوهی کشیده بود مخروطی شکل که قلّه کوه به آسمان می رسید. می فرمودند در این کوه دیواری خواهم ساخت. فرنگیها که به تماشای این کوه می آیند از یک دروازه وارد این کوه می کنم و سالی بیست کرور از آنها مداخل که کردم آن وقت هریک از آنها بالای کوه که می روند جهت سختی کوه پرت می شوند می میرند. به مرور دهور به این تدبیر هم پول فرنگیها را با این وضع می گیرم. هم معتبرین آنها که به تماشا می آیند پرت می شوند می میرند از شر آنها آسوده خواهم شد.
- سه شنبه ۳۰ کتابچه‌ای به زبان ارمنی در مدح امیرنظام، چاپچی دارالفنون چاپ زده بود. چون مهر نداشت چاپچی را آوردند چوب زیادی زد.
- ربیع الثانی
- چهارشنبه ۱ امروز امیرنظام صبح دیدن آمد ... امیرنظام کلیه از پیشکاری آذربایجان استعفا کرده است.
- شنبه ۴ صبح پیاده منزل دکتر فوریه رفتم از آنجا دارالترجمه. ...

- مراجعت به خانه نمودم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان شدم.
- دوشنبه ۶ نقشه کردستان که مسیو مورگان فرانسوی کشیده بود به حضور آورد.
- سه‌شنبه ۷ صبح دارالترجمه رفتم شیخ مهدی و حاجی میرزا ابوالفضل را بعد از ناهار به حضور شاه بردم. شیخ مهدی شرح ملای روم را نوشته بود و حاجی میرزا ابوالفضل جزوه‌های مجلس تألیف را می‌بایست به نظر مبارک برساند. از عداوت به شیخ مهدی تقلبی کرده بود. جزوه‌ها را کم آورده بود، باعث ایراد شد.
- چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا دربخانه رفتم.
- شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۹ تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.
- سه‌شنبه ۲۱ صبح خانه دکتر فوریه رفتم از آنجا دارالترجمه.
- چهارشنبه ۲۲ صبح باز باغ مشیرالدوله رفتم از آنجا دارالترجمه.
- شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به دربخانه.
- دوشنبه ۲۷ امروز به واسطه اینکه شاه سوار شدند من تمام روز را منزل ماندم مشغول نوشتن تاریخ بودم.
- جمادی‌الاولی**
- سه‌شنبه ۲۰ صبح حمام رفتم بعد دیدن معین‌الملک رفتم از آنجا دارالترجمه.

- پنجشنبه ۲۲ میرزا ابوالفضل آمد.
- جمعه ۲۳ من قریب سه ساعت روزنامه خواندم.
- شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. شنیدم که دیشب اعلانات به دیوارها چسبانده‌اند که هرگاه تا روز دوشنبه کار تمباکو موقوف نشود جهاد خواهد شد... پاکتی از نایب‌السلطنه رسید صورت اعلانی فرستاده بود که فردا صبح باید دوهزار نسخه بدهید چاپ کنند بلافاصله دستخط شاه رسید مبالغه و تأکید در خصوص چاپ کردن این اعلان (در مورد تنباکو رژی).
- یکشنبه ۲۵ صبح اذان در این برف و گل و سردی هوا لباسی پوشیده دارالترجمه رفتم. میرزا علی محمدخان و اسباب طبع حاضر بود. در این بین شاه احضار فرمود. خدمت شاه رفتم. به فاصله ربع ساعت اعلانات که قدری چاپ شده بود رسید به نظر مبارک رساندم، پسند فرمودند. باقی را هم قریب به ظهر تمام نموده خدمت نایب‌السلطنه فرستادم.
- سه‌شنبه ۲۷ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- جمادی‌الثانیه**
- یکشنبه ۲ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد از آنجا دربخانه رفتم.
- دوشنبه ۳ من هم سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۴ من دارالترجمه رفتم.
- چهارشنبه ۵ امروز صبح دارالترجمه رفتم ... صورت اعلان مذکور را

به من دادند که تا عصر پانصد نسخه چاپ کرده به ایشان بدهم.

جمعه ۷ شیخ مهدی شمس‌العلماء را خواستند با هزار وعد و وعید نزد علمای مجاهد مثل میرزا حسن آشتیانی و آقا علی‌اکبر بروجردی و شیخ فضل‌الله نوری فرستادم. صبح پیاده دارالترجمه رفتم.

شنبه ۸ من تمام روز مشغول نوشتن بودم.

سه‌شنبه ۱۸ خلاصه دستخطی که دیروز شاه خطاب به تجار تمباکوفروشان نوشته بودند به من حکم فرمودند که در اطلاع بنویسم.

رجب

سه‌شنبه ۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

شنبه ۲۸ صبح منزل دکتر فوریه از آنجا دارالترجمه.

شعبان

سه‌شنبه ۱ صبح پیاده دارالترجمه، از آنجا دربخانه [رفتم].

چهارشنبه ۲ تمام روز را خانه بودم مشغول کتاب نوشتن بودم.

دوشنبه ۷ شاه فرمودند عزیزالسلطان بسیار عاقل و قابل است. متنها درس نمی‌خواند. طلوزان عرض کرد مردمان بزرگ غالباً بیسواد بودند.

سه‌شنبه ۸ خلاصه عبدالحسین خان [فخرالملک] که فرنگ رفته بود دو سال قبل مواجیش را قطع نمودند لقبش را به

ابوالحسن خان دادند آن هم با ملکم و سیدجمال‌الدین دست یکی کرده بوده آنچه خواست در روزنامه‌ها نوشت، دیشب با دو زن فرنگی ورود نمود.

شنبه ۱۹ پیاده دارالترجمه رفتم. مترجمین را شاه احضار فرموده بودند. تا چهار به غروب مانده منتظر شدم آنها را به حضور بردم. علی‌الرسم انعامی هم به جهت آنها گرفته شد. خلق همایون چندان تعریفی نداشت.

مجلد دوازدهم: ۱۳۰۹-۱۳۱۰

رمضان

- دوشنبه ۶ تا عصر مشغول چیزنویسی بودم.
پنجشنبه ۹ تا عصر مشغول چیزنویسی بودم به اتمام رسید کتاب ژغرافی که مشغول بودم. اگر خیلی به من زحمت داد اما به بحمدالله به سلامتی تمام شد.
سه شنبه ۱۴ عصر میرزافروغی آمد.
یکشنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شوال

- سه شنبه ۱۳ چند روز قبل کاغذی که سیدجمال‌الدین در لندن به خط فارسی و زبان عربی خطاب به علمای عراق عرب و ایران نوشته آنچه وقاحت و جسارت است نسبت به

شاه نموده آن کاغذ را پسر امین‌الدوله از عربی به فرانسه ترجمه کرده و به شاه داده بودند شاه به من داد که ترجمه کنم. با کمال کراهت خاطر امروز ترجمه کرده به شاه دادم.

جمعه ۲۳ عصر یک آرتیکل مفصلی در تمجید ابنیه امین‌السلطان در عرض راه قم نوشتم.

شنبه ۲۴ همان آرتیکل را به نظر مبارک رساندم به محمدعلی خان پسر حاجی خازن‌الملک دادند بخواند.

این پسر نتوانست درست بخواند. به ابوالحسن خان فخرالملک دادند قرائت نماید. بالنسبه بهتر بود. دیدم زحمتی که در نوشتن این آرتیکل کشیدم خود وزیراعظم که نفهمید حالا در حضور همایون هم به هدر می‌رود. عرض کردم این چنین «آرتیکل» الحال قوه احدی از اهل ایران نیست بنویسد و معین است از حسن تربیت شاهانه است. این حضاری که اینجا هستند هرگاه نفهمند تقصیر من نیست که با وجود مثل مشهور خودم تعریف خودم را بکنم. شاه فرمودند من می‌دانم و می‌فهمم تحریرات ترا و خیلی تمجید دارد.

چهارشنبه ۲۸ صبح قدری که رفتیم در یک قلعه خرابه که از ابنیه عجم‌ها بود پیاده شدم. بعضی تحقیقات تاریخی می‌کردم ... عصر به تماشای کاروانسرای دو دهک رفتم.

پنجشنبه ۲۹ عصر پیاده به تماشای دلیجان که منزل امروز است رفتم. انکشافات تاریخی زیاد نمودم. خانه

ملا محمد جواد کاشی که از علمای این قصبه است رفتم بعضی تحقیقات نمودم. ملای فقیری و آدم خوبی به نظر آمد. منزل آمدم پنج تومان به جهت او فرستادم.

جمعه ۳۰ به قریه نیمه‌ور رسیدم. محض انکشافات تاریخی داخل قریه شدم در خرابه‌ها گردش کردم ... محلات جای باصفای خوش هوائی است ... تحقیقات تاریخی را در کتابچه علی حده خواهم نوشت.

ذی‌القعدة

یکشنبه ۲

عصر به تماشای ابنیه قدیمه محلات به ده پائین رفتم. ابنیه چندان قدیم ندیدم. از قلعه آقاخان از یک در وارد شدم از در دیگر بیرون رفتم. دیوانخانه بسیار عالی داشت که حالا خراب است. از آنجا به مسجد جامع محلات رفتم که حالا خراب است. خیلی قدیمی است. اصلاً معبد بت‌پرستی یونانیان بوده در دوهزار و سیصد سال قبل، لیکن در غلبه اسلام مسجد شده. از وضع محراب و بعضی علائم پیداست که در زمان اسلام ساخته نشده ... بعد به زیارت امامزاده که در جنب کوه واقع شده و دو گنبد دارد از بناهای تازه است و کهنه نیست رفتم.

دوشنبه ۳ من هم به تماشای سد نیمه‌ور رفتم. تفصیل این انکشافات را در روزنامه دولتی اگر ان‌شاء‌الله ویا مهلتی داد خواهم نوشت.

سه‌شنبه ۴ مرا احضار فرمودند ... روزنامه عرض کنم. ... دیروز

- شنبه ۸ سکه‌ای بندگان همایون از سر چشمه محلات پیدا کرده بودند از خسرو پرویز بود. دیشب تفصیل او را نوشته بودم تقدیم داشتم. عصر به تماشای مقبره اجداد آقاخان رفتم.
- سه‌شنبه ۱۱ حسام‌میرزا شمس‌الشعرا پسر ملک‌آزای پسر فتحعلی‌شاه که از شعرای بزرگ بود خصوصاً در بدیهه‌گویی مثل و مانند نداشت، در سلامهای عام قصیده می‌خواند فوت شده. به توسط علاءالدوله مواجیش را به عبدالحسین میرزای برادرش دادند. بسیار خوب. اما عجب این است که لقب شمس‌الشعرائی هم به او دادند. در صورتی که شاعر نیست و مقرر شد در سلام شعر بخواند. متنها این است که دیگری شعر بگوید و او بخواند. منصب و لقب از ده سال پیش میراث شده بود، اما فضل و هنر و دانش میراث نبود. حالا معلوم می‌شود این هم ارث شده.
- سه‌شنبه ۱۸ ... به آستانه رفتیم ... از زیارت آستانه بعضی انکشافات تاریخی نمودم. خیلی از این انکشافات مشعوفم ... احتساب‌الملک فرستاده بود که شاه فرموده فردا باید به آستانه برویم تحقیقات بکنید. جواب دادم رفتم حالا از آنجا آمدم.
- یکشنبه ۲۳ مدتی در حضور همایون روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۲۴ بعد از رفتن آنها یادداشت تاریخی آستانه را که مانده بود نوشتم (در بروجرده).

ذی‌الحجه

- شنبه ۷ بعد من مدتی تاریخ خورشید کلاه امپراطریس را خواندم.
- پنجشنبه ۱۲ (گاماساب) شکل گاو و ماهی افسانه هم در کوه پیدا است که در سفرنامه مفصل خود تفصیل او را نوشتم.
- شنبه ۱۴ شرحی در سر ناهار در روزنامه «تان» نوشته بودند عرض می‌کردم.
- چهارشنبه ۱۸ صبح منزل فوریه رفتم به اتفاق به تپه نقاره‌چی نزدیک شهر رفتم. این تپه مصنوعی است و در جوفش تابوت سنگی غریب بود. معلوم می‌شود مرده مسلمانان نبود. برای اینکه وضع تابوت به خلاف وضع اسلام است. بعد که پیدا شد مال یکی از سلاطین یونانی بود.
- جمعه ۲۷ من به رودآور به تپه مصنوعی که عارف‌خان را فرستاده‌ام آنجا مشغول حفريات است نرفتم.
- ۱۳۱۰
- محرم
- سه‌شنبه ۱ افندی که در این مدت پول از من گرفته مشغول حفريات است هیچ کار نکرده و همه را مست بوده ... قبر ابومحجن ثقفی را که اینجا به «پیر کمر بسته» معروف است و مجمع درویشان و جای باصفائی است زیارت نمودم. ذوق‌علیشاه نام درویش آنجا دیده شد که سالها معتکف است.

چهارشنبه ۹ (آشتیان) تفصیل امامزاده را پرسیدند وعده کردم که کتابچه بنویسم.
 دوشنبه ۱۴ عصری به تماشای خرابه‌های آوه که جزو خاک ساوه است رفتم.
 چهارشنبه ۱۶ (ساوه) میرزااحیدرعلی و عارف‌خان را فرستادم که بعضی خطوط را که در مسجد و غیره بود بخوانند.
 صفر
 دوشنبه ۲۷ بعد از نهار مجدداً احضار شدم قریب دو ساعت روزنامه خواندم.

ربیع الاول

شنبه ۲ کتاب سفر اول فرنگ را می‌خواندند. به من فرمودند کی تو سفر اول فرنگ بودی عرض کردم چهل و دو سال است ... صفحه دیگر این کتاب را برگردانید گفت وگویی میرزااحسین‌خان صدراعظم را با من در کشتی سلطانیه خواهید خوانند.
 یکشنبه ۲۴ کتاب ترجمه «توردوموند» با عریضه به شاه فرستادم جاجرود و خودم شهر آمدم. جوابی در کمال التفات رسید.

ربیع الثانی

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
 یکشنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم.

شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه رفتم.
 یکشنبه ۱۵ من هم صبح به باغچه رفتم آنجا مشغول چیزنویسی شدم.
 سه‌شنبه ۱۷ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
 دوشنبه ۲۳ امروز شنیدم به جهت طاهر میرزا پسر اسکندر میرزا که کتاب فرانسه از برای شاه ترجمه کرده ماهی صد تومان از موجب شکوه السلطنه در حق او برقرار شد.
 چهارشنبه ۲۵ میرزاسیدعلی‌خان معروف به حاجی که عرب صاحب حامی اوست کتابی از سیاحت هندوستانش نوشته بود به توسط من به نظر شاه رسیده بود حضورش بردم.^۱
 شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم.

جمادی الاولی

پنجشنبه ۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
 یکشنبه ۶ کاغذی به آغامحمدخان خواجه نوشتم شکایت از آنکه شاه چرا به من تألمات روحی می‌دهند. سالی هزار تومان از جیب خودم مخارج دارالترجمه می‌کنم ده سال متحمل این مخارج بلاعوض هستم. البته متجاوز از هزار کتاب و کتابچه در این مدت دادم. باز کتاب می‌دهند به محمدطاهر میرزا که به قدر شاگرد من نمی‌فهمد، ترجمه کند. کاغذ را آغامحمدخان به شاه داده بود. بعضی پیغامات دلجوئی به توسط خود او به

۱. مؤلف کتاب جام‌جم (سفرنامه) است که چاپ شده است.

- من داده بودند.
- دوشنبه ۷ سکه‌ای آغامحمدخان خواجه از خرابه که حالا مشهور به گنج آباد است پیدا کرده. شاه فرمودند که من بخوانم. این اول سکه است در اسلام زده شده. در زمان عبدالملک مروان در دمشق سکه کردند.
- سه‌شنبه ۸ سکه‌ای که داده بودند بخوانم کتابچه مفصلی در شرح او نوشتم به توسط فخرالملک حضور فرستادم.
- جمعه ۱۸ من همین‌طور سر سواری و سر ناهار روزنامه عرض می‌کردم.
- یکشنبه ۲۷ عصر سفارت روس دیدن بودسلف وزیر مختار رفتم. حسن خان پیشخدمت شاه را آنجا دیدم نقشه‌هایی که شاه در این سفر عراق کشیده‌اند برای ایلچی (روس) آورده بود تماشا کند. ظاهراً دیروز که شرفیاب شده بود صحبتی ازین نقشه شده بود استدعای دیدن او را کرده بود. امروز فرستاده شد. ایلچی روس خیلی تمجید می‌کرد. واقعاً هم جای تمجید داشت. برای یک مهندس و نقشه‌کش هنر نیست لیکن برای پادشاهی آن هم سلطان ایران این قبیل کارها هنرست.
- دوشنبه ۲۸ عصر شارژدفر روس و حکیم روسی دیدن آمدند. حکیم روسی بعضی اطلاعات از مذاهب مختلفه ایران و ایلات و غیره می‌خواهد. آمده بود خواهش کند برایش بدهم بنویسند.
- سه‌شنبه ۲۹ امروز حاجی میرزا ابوالفضل و شیخ مهدی و میرزاغیاث را حضور بردم. جزوه‌های «نامه دانشوران» را تقدیم داشتم.

جمادی الثانی

- شنبه ۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه آمدم.
- یکشنبه ۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شاه به مدرسه دارالفنون تشریف بردند. از عجایب اتفاق اینکه از بعضی شاگردان که علم ژغرافیا خوانده بودند بعضی سؤالات فرموده بودند هیچ جواب نداده بودند. باقی وقت به تماشای ژیمناستیک و شنیدن موزیک و غیره گذشته بود. این چیزهایی که شخص از یک مدرسه متوقع است در این مدرسه گویا به هم نمی‌رسد.
- سه‌شنبه ۷ صبح دارالترجمه آمدم بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۸ صبح از خانه بیرون رفتم تمام روز خانه بودم مشغول چیز نوشتن بودم.
- پنجشنبه ۹ صبح دارالترجمه بعد دربخانه آمدم.
- جمعه ۱۰ من خوابی دیدم به خانه حاجی میرزا حسن مرشد رفتم که تعبیر خواب را از ایشان بپرسم.
- شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه و بعد خدمت شاه رسیدم. ... رساله‌ای در شرح حال نصیری‌ها می‌نویسم. خواستم عقاید این طایفه را از یکی بپرسم. شنیدم که میرزاسیدمحمدعلی ... (یک کلمه ناخوانا) که پارسال از کلاردشت به آن تفصیل وارد طهران کردند و حبس بود امسال هفدهم محرم به توسط نایب‌السلطنه از حبس بیرون آوردند آزادست در کوچه‌ها می‌گردد ... امروز عصر آوردندش. بسیار سید خوشرو و

- خوش منظری است. بعضی تحقیقات مذهبی از او نمودم. مختصر احسانی به او نمودم و رفت.
- سه‌شنبه ۱۴ صبح علی‌الرسم دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
- چهارشنبه ۱۵ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۱۷ مقبره بی‌بی شهربانو در دامنه کوه مشرف به امین‌آباد است. چهل سال قبل یک‌دفعه با والده آنجا رفته بودم ... مسلماً این قبر شهربانو مادر حضرت سجاد (ع) نیست ... در طاق مدخل حرم کاشیهای مصور قدیم که خیلی امتیاز دارد نصب است و به خط ثلث به این تفصیل نوشته شده: السلطان‌الاعظم والخاقان‌المعظم ابوالمظفر شاه‌طهماسب بهادرخان خلدالله مملکه و سلطانه. قد وقف هذاالباب محمدابن مرحوم حمید فی سنة ستین و تسعمائة. عمل فضل‌ابن ریحان. ایضاً سنگی است در دم‌دالان که وارد صحن می‌شود زیر پا انداخته شده لفظ المرحومه بیگم نساء در او دیده شد که تاریخ آن شهر شوال ۱۰۷۱ است.
- پنجشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
- یکشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه شرفیاب شدم.
- رجب
- دوشنبه ۴ وزیر علوم و اجزای مدرسه دارالفنون و میرزا کریم‌خان رئیس مدرسه نظامی احضار شده بودند. بندگان

- همایون تأکید و مبالغه در نظم مدرسه و تعلیم آنها می‌فرمود. گمان می‌کنم در روزنامه «طمس» که از بی‌علمی و عدم دانش ایرانیان فصلی نوشته بودند اثر کرده است.
- پنجشنبه ۷ (درباره قلمدان خاصه صدراعظم که به امین‌السلطان داده شد) خلاصه این قلمدان همان قلمدان است که استاد حاجی زرگر به مبلغ هزار تومان برای میرزا آقاخان صدراعظم ساخته بود. بعد از میرزا آقاخان به میرزا احسین‌خان و بعد به میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک داده شد. حالا به امین‌السلطان دادند. هرکسی پنج روزه نوبت اوست. امین‌السلطان قلم [دان] را برداشت محض خصوصیت به ظل‌السلطان داد که او به دست‌خودش به امین‌السلطان ابلاغ دارد. در وقت بلند کردن قلمدان به جهت سنگینی قاب در دستش ماند و خود قلمدان به زمین افتاد. نکته‌سنجان و خرده‌بینان به فال خوش نگرفتند.
- چهارشنبه ۱۳ با میرزا علی‌محمدخان [مجیرالدوله] منزل صدراعظم رفتم.
- شنبه ۱۶ امین‌الدوله چون خیال دارند «نامه دانشوران» را چاپ کنند عصر با بعضی اجزای دارالطباعة پارک امین‌الدوله رفتم.
- شنبه ۲۳ دیشب عارف‌خان افندی که سالها نزد من بود فوت کرد بسیار متأسف شدم ... مواجب افندی را میان اتباع خود تقسیم نمودم. فرامین آنها را به مهر صدراعظم رساندم.
- یکشنبه ۲۴ دربخانه رفتم فرامین حضرات را به صحنه همایونی

برسانم. از عجایب امور قریب سیصد و پنجاه تومان
تومانی هفت هزار این فرامین می شد شاه تمام را
بخشیدند.

چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد حضور شاه رسیدم.

شعبان

یکشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به حضور همایون
مشرف شدم.

پنجشنبه ۶ بندگان همایون کبکی به دست مبارک شکار فرمودند
توسط حسن خان باشی پیشخدمت به من التفات کردند.
من هم بالای کلاهم گذاشتم و به همان حالت عکس
مرا انداختند.

یکشنبه ۱۶ صبح به دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

پنجشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفته از آنجا به دربخانه.

شنبه ۲۹ صبح به دارالترجمه رفتم. از آنجا به دربخانه. اجزاء
دارالترجمه را هم به حضور برده بعد از ناهار شاه خانه
آمدم.

مجلد سیزدهم: ۱۳۱۰-۱۳۱۱

رمضان

سه شنبه ۲ امروز صبح به دارالترجمه رفتم که آنجا را حاضر بکنم،
چون دیروز فرمایش شده بود که به سلام سر در
خواهند نشست. لا محاله تمیز و قابل پذیرائی شاه
باشد.

یکشنبه ۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. از آنجا به
در خانه.

سه شنبه ۹ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. ... از آنجا
به در خانه.

چهارشنبه ۱۰ [طلوزان] گفت پریروز ظاهراً یک کتابی تو به
نظر شاه رساندی من ندانسته گفتم که این کتاب چندان
قابل مطالعه نیست. از آنجائی که شاه می داند تو خیلی
زودرنج هستی همچو تصور کرده که از من کدورتی

حاصل کرده‌ای.

پنجشنبه ۱۸ امروز صبح پیاده به اتفاق شمس‌العلماء به دارالترجمه رفته ... روزنامه سفر عراقشان را هم امروز شاه به من مرحمت فرمودند که بدهم چاپ کنند.

شنبه ۲۰ امروز صبح به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفته.

سه‌شنبه ۲۳ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

چهارشنبه ۲۴ امروز صبح پیاده به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

شنبه ۲۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

دوشنبه ۲۹ امروز هم صبح به دارالترجمه رفتم و از آنجا به در خانه، مراجعت به خانه شد. میرزا علی اکبرخان کرمانی ناظم‌الاطباء را که توسط کرده بودم جزو اطبای مخصوص نمایند امروز شد و به حضور برده معرفش کردم.

شوال

سه‌شنبه ۱ امروز صبح به دارالترجمه رفتم ... از دارالترجمه که هیچ‌کس امروز نیامده بود به در خانه رفتم.

پنجشنبه ۱۰ امروز صبح بعد از دارالترجمه به در خانه رفتم. ... عصری که به باغچه می‌رفتم حاج‌سیاح معروف را دیدم. دنبال من افتاد و به باغچه آمد. تفصیلی از اسیری خودش نقل کرد و صدماتی که در قزوین و در مجلس

نایب‌السلطنه به او رسیده بود. مستحق بود یا نبود من نمی‌دانم. دل سنگ از تقریر او آب می‌شد و مع‌هذا دعا به شاه می‌کرد که اگر شاه نبود و رحم شاه هرآینه ما را کشته بودند.

شنبه ۱۲ امروز صبح به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۳ من با میرزافروغی و میرزا حیدرعلی به باغچه رفتیم و شرح بیرقهای ایران را که وزیر مختار روس خواسته بود نوشتیم و عصری فرستادیم.

دوشنبه ۱۴ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. هیچ‌کس نیامده بود.

سه‌شنبه ۱۵ امروز صبح آدمی فرستاده و میرزافروغی را خواستم و برای این بود که آقا طاهر مدیر روزنامه «اختر» عریضه به صدراعظم نوشته بود و دو فقره امتیاز خواسته بود. یکی انحصار طبع قرآن در ایران و دیگر تا مدت پانزده سال هر کتابی که چاپ شود او چاپ کند. صدراعظم هم عریضه او را به حضور همایون فرستاده بود. دستخط شده بود که در این خصوص با من مشاوره کنند. صدراعظم هم دستخط و عریضه را نزد من فرستاد. از آنجائی که من ملتفت شدم این حقه‌بازی تازه‌ای است یا به تحریک امین‌الدوله یا مشیرالدوله و یا آن سفیر کبیری که حالا ایران در اسلامبول دارد و غرض و مقصودشان ضایع کردن عمل من است این بود که میرزافروغی را خواسته نزد دبیرالملک به رسالت فرستادم که دفع این غائله را بکند.